



## تحلیل نظری عشق از منظر برخی از فیلسوفان و متفکران مسلمان مکتب مشاء و اشراق

سهیلا محقق<sup>۱</sup>، محبوبه خراسانی<sup>۲</sup>

۱- نویسندهٔ مسئول، دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف - آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف-آباد، ایران.

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف-آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف-آباد، ایران.

### چکیده

عشق پدیده‌ای است که در عالم آفرینش ناشناخته است و با اینکه تعریف‌های زیادی برایش ارائه شده، اما هنوز در نهایت خفاست. لیکن نویسندگان، شاعران، عرفا، فیلسوفان و پژوهشگران نوشتن در این باب را رها نکرده‌اند. فیلسوفان مسلمانی چون ابن سینا و سهروردی که هر کدام پایه‌گذار مکتب‌های اسلامی مشاء و اشراق هستند و دیگر پیروان آنها، دربارهٔ عشق نظریه‌هایی داده‌اند که سرچشمهٔ مباحث‌شان به فیلسوفان یونانی می‌رسد. در این تحقیق سؤال این است که تعریف عشق که از مفاهیم اصلی مربوط به ادبیات غنایی است، در فلسفه چه جایگاهی دارد؟ چه شباهت‌هایی در نظریه‌های این فیلسوفان در باب مفهوم عشق می‌توان یافت؟ کدام مؤلفه‌هایی که در کنار واژهٔ عشق در متون فارسی آمده است، کمکی به بهتر شناختن مفهوم عشق می‌کند؟ و در پایان اینکه این نظریه‌های فلسفی با عشق زمینی چگونه ارتباط می‌یابد و اساساً آیا می‌توان مسیر درست عاشقانگی را از این مباحث دریافت؟ روش تحقیق این مقاله تحلیل محتوای کیفی از نوع مضمونی است که به خوانش نظریه‌های بعضی فیلسوفان مسلمان می‌پردازد و با بازنگری تحلیل آنها از عشق به جمع‌بندی و تشابه نظر آنها در این باب می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که عشق زمینی رابطه‌ای نزدیک با عشق فلسفی دارد، همچنین عشق در کنار مفاهیمی همچون لذت، قدرت، رنج و شادمانی معنا می‌یابد و خود به تنهایی قابل تفسیر نیست؛ چراکه در اصل عشق نوعی نیاز است و باید عمیقاً درک شود.

**کلیدواژه‌ها:** عشق فلسفی، عشق زمینی، فیلسوفان مسلمان، مکتب مشاء، مکتب اشراق



## مقدمه

عشق یکی از مفاهیم مهمی است که مبتلا به تمامی انسان‌هایی که دارای احساس هستند، می‌شود. در این میان نویسندگان، شاعران، عرفا، فلاسفه نامداری بوده‌اند که به لحاظ نظری کوشیده‌اند تا توصیف ماهیت و ذات عشق بپردازند. این توجه نشان از آن دارد که میان عشق و سعادت‌مندی انسان رابطه‌ای محکم وجود دارد. می‌دانیم عشق بر سه دسته تقسیم می‌شود؛ یکی آن است که معشوق تنها خداوند است و دیگری عشق عالمانی است که در حقایق عالم و به آثار آفرینش آن تفکر می‌کنند و سوم عشقی است که بین انسان‌هاست و از آنجایی که بحث مهم این متن به تحلیل عشق از منظر فیلسوفان مسلمان و رابطه آن با عشق زمینی است، بنابراین بیشترین مسأله‌ای که مورد توجه قرار خواهد گرفت آن است که در یک رابطه عاشقانه، چه چیز موجب می‌شود موجودی عاشق موجود دیگر شود؟ آیا عامل اصلی نقص و خلأ موجود در یکی از آن‌هاست که سبب کشش او به طرف دیگر می‌شود؟ یا مشابهتی بین آن دو است؟ یا عواملی دیگر علت است؟

پاسخ این سؤال‌ها در این متن نمی‌گنجد، اما تا اندازه‌ای می‌توان از مؤلفه‌های موجود در متن که با تعریف عشق یکی شده است به پاسخ رسید. وقتی عشق به هدف نزدیک شود، لذتی را در بردارد که آرامش به همراه دارد و همین آرامش نشان از این دارد که عشق درک شده است، یعنی مسیر خود را درست طی کرده است. پس وجود عشق که نوعی نیاز برای انسان است، روح او را به حالت تعادل یا شادمانی سوق می‌دهد و به هدفش که همان رسیدن به معشوق است نزدیک می‌کند.

## پیشینه و روش پژوهش

درباره اصول و مبانی نظری عشق، پژوهش‌های معدودی به ثمر رسیده است که عبارتند از:

۱- مقاله «تبیین نظری حب در اندیشه اخلاقی ابن مسکویه و ابن حزم» نوشته اصغر سلیمی نوه و مریم پوررضا قلی؛ در این مقاله با نگاهی روان‌شناختی ماهیت، انواع، مراتب و مؤلفه‌های مربوط به محبت تحلیل شده است. در این مقاله نظریه «ابن حزم و ابن مسکویه» درباره محبت و تفاوت دیدگاه هر کدام از نظر فلسفی و حکمت عملی بیان شده است؛ شباهت آن با مقاله مذکور این است که در هر دو متن عشق، به عنوان یک فضیلت مطرح شده است، اما در متن حاضر به فضیلت‌هایی دیگر اشاره شده است که مفهوم عشق در کنار آنها کامل‌تر می‌شود.

۲- کتاب «عشق در سه مکتب مشاء، اشراق، متعالیه» نوشته «علی کریمیان» که در آن نظرات سه تن از حکیمان و فیلسوفان مشهور جهان اسلام: ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا که هر کدام صاحب مکتب و مشربی خاص بوده‌اند، درباره «عشق و محبت» بیان شده است؛ همچنین پاسخ به پرسش‌هایی در این زمینه داده‌اند و نیز تمایز این سه مکتب را از حیث شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نشان داده است. در متن حاضر نیز نظریه‌های فیلسوفان پایه‌گذار مکتب مشایی و اشراقی و پیروان آنها درباره مفهوم عشق گفته شده است، با این تفاوت که نظر هر کدام از این متفکران در کنار مفاهیمی چون ایثار و لذت و ... تکمیل شده است.



## ضرورت پژوهش

با توجه به اینکه در پژوهش‌های ذکر شده به تحلیل نظری عشق از منظر دانشمندان اسلامی از دیدگاه فلسفی توجه نشده است؛ این امر ضرورت پژوهش را بیشتر می‌کند. چنان که گفته شد، مباحث مربوط به عشق سطح وسیعی را در بعضی علوم از جمله فلسفه در برمی‌گیرد، به نظر می‌رسد توجه به این موضوع به صورت گسترده‌الگوی مناسبی برای شناخت و فهم آن و به نوعی ارتباط عشق فلسفی با عشق زمینی نیست، اما با تحلیل و بررسی مبانی نظری عشق، هم می‌توان مباحثی چون لذت و رنج و ایثار را که با عشق عجین است و به حالات گوناگون روحی و عاطفی عاشق مربوط می‌شود و هر کدام به نوعی در شکست یا پیروزی در مسیر عاشقی تأثیر دارد، ترسیم کرد و هم تعریف‌های گوناگون و متعددی را که درباره عشق وجود دارد، در چهارچوبی محدود کرد. بر اساس چنین رویکردی در متن حاضر به تحلیل و بررسی مبانی نظری عشق از دیدگاه بعضی از فیلسوفان مسلمان می‌پردازیم.

## روش پژوهش

در این نوشته تلاش بر این است تا تحلیل نظری عشق از دیدگاه بعضی از فیلسوفان مسلمان، مانند ابن سینا و سهروردی و دیگر پیروانشان که مبتکر مکتب مشاء و اشراق هستند و سرچشمه آن به مکتب ارسطویی و افلاطونی باز می‌گردد، بررسی شود و به گونه‌ای ارتباط این نظریه‌ها را به عشق زمینی بیان می‌کند که هر کدام راه رسیدن به موفقیت را در مسیر عاشقی فراهم می‌سازد. ابتدا تعریفی از عشق، معرفی مختصر دو مکتب و سپس با توجه به مبانی نظری این فیلسوفان، مؤلفه‌هایی که تعریف عشق در کنار آنها گویاتر می‌شود، مانند عشق و منفعت، عشق و ایثار، عشق و لذت، عشق و شادمانی و نظایر آن آمده است.

## تعاریف

### عشق

عشق موضوعی بزرگ‌تر و عمیق‌تر از آن است که بتوان تعریفی قانع‌کننده و محدود در قالب واژه یا جمله برای آن نوشت؛ زیرا موضوعی است که بیشتر باید درک شود و تعریف کردنی نیست. البته با این وجود تعریف‌های متفاوت از نظر افراد مختلف چون روانشناسان و یا عالمان دینی آورده شده است که بیشتر آن تکرار موضوع است و در این مقوله نمی‌گنجد. پس به چند تعریف مختصر بسنده می‌کنیم:

«سنت آگوستین» یکی از کسانی است که درباره عشق دقیقاً به تفکر پرداخته است. او در گفتار تغزلی اظهار داشته: «عشق من سنگینی و وزن من است، هر جا بروم من نیز می‌روم. به زبانی ساده‌تر عشق جاذبه‌ای است که موجود را به طرف مطلوب خود می‌کشاند» (اورنگای - گاست، ۱۳۸۹: ۱۷). در کتاب «درد جاودانگی» می‌خوانیم: «عشق، زاییده مستی است و زاینده هشیاری، عشق تسلاهی تنهایی انسان است. عشق پادزهر مرگ است، زیرا خواهر مرگ است. به گفته لئوپاردی: برادران! سرنوشت در یک شکم زاد عشق و مرگ را» (اونامونو، ۱۳۷۹: ۱۸۶).



در عشق انسان از خود به سوی چیزی دیگر به حرکت درمی‌آید: «عشق در ما جنبش و پویایی به وجود می‌آورد و در نهایت انگیزه ما را تقویت می‌کند. عشق در ما باعث می‌شود که کلمات را با مفاهیم عمیق‌تری درک نماییم و امید بیشتری به فردا و فرداهایمان داشته باشیم» (کوپر، ۱۳۷۷: ۲۶).

### مکتب مشاء و شیوه بحث آن

در ابتدا باید واژه «مشاء» را معنی کرد و سپس با این مکتب آشنا شد و بعد از آن پایه گذار و پیروان این مکتب را شناخت. در لغت «مشاء» به معنای «راه رونده» یا «بسیار راه رونده» است. ارسطو و پیروانش را «مشائین» خوانده‌اند و علت این است که ارسطو عادت داشت در حال قدم زدن و راه رفتن، افاده و افاضه کند» (کریمیان، ۱۳۸۹: ۲۱).

ناگفته نماند سردهسته فلاسفه اسلامی در مکتب مشاء «ابن سینا» است. این مکتب فلسفی که به «فلسفه مشائی» یا «حکمت بحثی» تعبیر می‌شود، شیوه بحث در آن «تفکر برهانی و استدلال عقلانی است؛ به این گونه که عقل و فکر پیروان این گروه پیوسته در مشی و حرکت است. آن‌ها با تفکر و منطق به پاسخ خود می‌رسند و هدفشان را تعیین می‌کنند» (همان: ۲۱). بعضی از دانشمندان اسلامی از جمله: ابن مسکویه، امام محمد غزالی، خواجه نصیرالدین طوسی، به پیروی از این مکتب درباره محبت و عشق نظریاتی دارند که تحلیلی بر هر یک از آنها نیز انجام می‌شود.

### مکتب اشراق و شیوه بحث

هر چند اشراق در لغت به معنی «تابش نور» است، لیکن طریقه اشراقی، طریقه‌ای است که: «جامع دو طریقه «مشاء» و مکتب عرفان و شهود باطنی» است؛ یعنی از تفکر و استدلال برهانی بهره می‌گیرد، لکن آن را برای نیل به معرفت کافی نمی‌داند و بر این عقیده است که باید علاوه بر آن، از شیوه ذوق و عرفان نیز بهره گرفت؛ یعنی سلوک قلبی و مجاهدت نفس و تصفیة آن نیز برای کشف حقایق لازم و ضروری است» (همان: ۲۴). اشراقیان را پیرو افلاطون می‌دانند. از جمله فلاسفه مسلمانی که پیرو این مکتب هستند؛ سهروردی و عین القضات همدانی است که نظریه آنها نیز درباره عشق در این متن تحلیل می‌شود. همان‌طور که گفته شد عشق امری نیست که بتوان با تعریف خاص آن را برای دیگران شناساند، اما متفکران و فیلسوفان هر کدام برداشتهایی از مفهوم آن دارند که بر اساس آنها به نوعی عشق را تعریف کرده‌اند؛ در متن حاضر سعی بر آن است با توجه به تعاریف فیلسوفان مختلف از عشق، آن مؤلفه‌هایی را که در کنار آن‌ها عشق بهتر و کامل‌تر استنباط می‌شود، استخراج کرده و درباره هر کدام توضیح مختصری داده شده است.

### پیوندهای مفهومی عشق

در آغاز سامان مقاله بدین صورت بود که اصول محوری هر مکتب استخراج شده بود و به تفکیک متفکران ارائه می‌شد، اما پس از اتمام کار دیدیم، موارد مشترک که در هر دو وجود دارد، اساس طبقه‌بندی را از منطق و جامعیت و مانعیت بیرون می‌برد، لذا بر آن شدیم تا این بخش بر پایه پیوندی که عشق با مفاهیم بنیادی این منظومه اندیشگانی می‌یابد و ما آنها را از خلال بحث‌ها استخراج کرده‌ایم، تنظیم شود:



## بحث

### عشق و طلب منفعت

از مطالعه نظریات متفکران و فیلسوفان برمی آید که اصل و علت عشق سه چیز است: ۱. میل و خواست ۲. منفعت؛ ۳. لیاقت. در این متن به بنیاد عشق بر اساس منفعت از دیدگاه چند فیلسوف پرداخته می شود.

### ابن مسکویه

ابن مسکویه که از پیروان مکتب مشاء است، در گفتار پنجم از کتاب «تهذیب الاخلاق» دربارهٔ محبت و دوستی و مراتب آن سخن گفته است: «بنیاد محبت یا خوشی و خوشایندی است، یا سود، یا خوبی و شایستگی» (ابن مسکویه، ۱۹۸۵، ۱۵۵). او نتیجه می‌گیرد که دوست داشتن حقیقی از خوبی و شایستگی سرچشمه می‌گیرد. در جایی دیگر می‌گوید؛ عشقی که بین نیکان پدیدار می‌گردد نه فقط به خاطر لذت و نفع شخصی است، بلکه به خاطر ذات نیکو و رسیدن خیر به همدیگر است و همین خیرخواهی نسبت به یکدیگر است که باعث می‌شود عشق میان آنها پایدار بماند و اختلافی به وجود نیاید: «محبتی که بین اخیار و خوبان پدید می‌گردد، چون دوستی آنها برای لذتد خارجی و بازاء نفع نیز نمی‌باشد، بلکه از جهت مناسبت و سنخیت جوهر ذات آنهاست که با هم الفت گرفته‌اند و در نیت و خیر طلب فضیلت با هم شرکت می‌نمایند و به همین مناسبت یکدیگر را دوست دارند، این است که نزاعی بین آنها پدیدار نمی‌گردد و ناصح و خیرخواه یکدیگرند» (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۵۷). درست است که یکی از دلایل عشق -ورزیدن آن نفعی است که از معشوق به عاشق می‌رسد و عاشق به این امید که خیری از سوی معشوق به او خواهد رسید، عاشق می‌شود و هر چه این خیر و نفع بیشتر باشد، مقدار عاشقی‌اش زیاد می‌شود و استحقاق معشوق نیز شدت می‌پذیرد؛ اما عشق و محبتی که فقط از روی لذت باشد و فقط طلب منفعت در آن باشد، پایدار نمی‌ماند: «عاشق معشوق را برای لذت می‌خواهد و معشوق عاشق را بازاء منفعت؛ و محبت بین آنها دائر و برقرار است تا وقتی که لذت و منفعت در کار باشد، لکن همیشه از هم شاکمی و اظهار دلتنگی می‌نمایند و سرش این است طالب لذت عجله و شتاب در دیدار معشوق می‌نماید و طالب منفعت تأخیر می‌اندازد و از اینجاست که می‌بینیم همیشه عاشق از معشوق خود شکایت دارد و اظهار دلتنگی می‌کند و در اینجا عاشق محق است، زیرا که لذت وی در دیدار معشوق است و معشوق وی را از دیدار خود منع می‌نماید» (همان: ۲۵۷). عاشق و معشوقی که اینگونه یکدیگر را طلب کنند، هیچ گاه اظهار شادمانی و رضایت -مندی از یکدیگر نمی‌کنند و همین امر باعث می‌شود هر دو در مسیر عاشقی شکست بخورند.

### امام محمد غزالی

غزالی نیز که نظریه‌اش در باب عشق از مکتب مشائیان سرچشمه می‌گیرد، در کیمیای سعادت دربارهٔ اصل عشق از روی منفعت، با تفکر دلیل و برهان می‌آورد و می‌گوید: کسی که چیزی را دوست دارد، اگر هدف و منظوری در آن باشد جنبهٔ سود و نفع شخصی پیدا می‌کند. او عقیده دارد هر چیزی را باید به خاطر باطن آن دوست داشت و علاقه به یک چیز به خاطر اهداف ظاهری و دنیوی، وسیله و ابزاری می‌شود که فقط به جنبهٔ انتفاعی آن توجه گردد و آنگاه محبوب واقعی نفعی است که به دست آمده است نه خود آن چیز؛ بنابراین او میان غرض‌های دنیایی و اخروی فرق می‌گذارد و هر چیزی



را برای ذات و باطن حقیقی اش دوست دارد، مانند علاقه به خدا که فقط برای خود اوست نه برای آنکه آدمی از این رهگذر به رفتاری شایسته یا هر چیز دیگر برسد: «آنکه کسی را دوست دارد که نیکو بود، نه برای چیزی که از وی حاصل کند، ولکن برای ذات وی و نیکویی وی، که جمال خود محبوب است به طبع در نفس خویش و روا بود کسی که صورت نیکو دوست دارد، نه برای شهوت؛ چنانکه سبزه و آب روان دوست دارد، نه تا بخورد، لیکن چشم را خود از جمال وی لذت بود» (غزالی، ۱۳۹۰: ۵۷۴). در عشق زمینی نیز عاشق اگر معشوق را فقط برای نفع شخصی خود بخواهد، گاهی به جای موفقیت در مسیر عاشقی، آن را با شکست مواجه می کند.

### خواجه نصیرالدین طوسی

طوسی که نظریه او نیز از مکتب ارسطویی سرچشمه می گیرد و در اخلاق ناصری قسمتی از کتاب را به موضوع دوستی و محبت اختصاص داده است، محبت را عمومی می داند و درجه آن را بالاتر از صداقت می شمارد؛ مانند دیگران محبت بیش از حد را عشق می نامد و علت آن را لذت یا طلب نیکی می داند و با دلایل بسیار روشن بیان می کند، محبوب را بر آنچه خود دوست می دارد ترجیح می دهد، بلکه او لذت خود را در این می یابد. «محبت از صداقت عام تر بود، چه محبت میان جماعتی انبوه صورت بندد و صداقت در شمول بدین مرتبه نرسد و مودت در رتبت به صداقت نزدیک باشد و عشق که افراط محبت است، از مودت خاص تر بود، چه عشق جز میان دو تن نیفتد و علت عشق یا فرط طلب لذت بود یا فرط طلب خیر. پس عشق دو نوع بود؛ یکی مذموم که از فرط طلب لذت خیزد و دوم محمود که از فرط طلب خیر خیزد» (طوسی، ۱۳۸۹: ۲۶۹). اما باید تفاوت لذت و نفع و خیر را دانست تا بتوان دلیل و عامل عشق به هر چیزی را متوجه شد. در اخلاق ناصری محبت اقسامی دارد؛ ۱- طبیعی؛ ۲- ارادی؛ محبت طبیعی مانند محبت مادر به فرزند است و محبت ارادی چهار نوع است که هر کدام یکی به گونه ای باعث پیدایش عشق در انسان می شود.

انواع محبت ارادی:

از دیدگاه خواجه چهار نوع محبت بدین شرح است: «اول لذت، علت محبتی تواند بود که زود بندد و زود گشاید، چه لذت با شمول وجود به سرعت تغیر و انتقال موصوف است؛ دوم نفع، علت محبتی بود که دیر بندد و زود گشاید، چه نفع رسانیدن با عزت وجود سریع الانتقال بود؛ سوم خیر، علت محبتی بود که زود بندد و دیر گشاید؛ زود بستن از جهت مشاکلت ذاتی که میان اهل خیر بود و دیر گشادن از جهت اتحاد حقیقی که لازم ماهیت خیر بود؛ اما مرکب از هر سه، علت محبتی بود که دیر بندد و دیر گشاید، چه اجتماع هر دو سبب یعنی نفع و خیر، اقتضای هر دو حال کند» (طوسی، ۱۳۸۹: ۳۶۹). از این چهار نوع محبت اینگونه استنباط می شود که لذت، محبتی موقت و زودگذر است و دائماً در حال حادث شدن یا از بین رفتن است، نفع که بیشتر جنبه سود شخصی دارد، کند پدید می آید و سریع از بین می رود و ثبات آن بستگی به میزان و مدت سود شخصی دارد و خیر که از نام آن واضح است، بر پایه نیکی و خوبی و شایستگی است و اگر به سرعت به وجود می آید به سختی از بین می رود و دیگر محبتی که از جمع شدن آن سه به وجود می آید، دیر حادث می شود و دیر از بین می رود و آن اجتماع نفع و خیر است که پایدار است.



با توجه به نظر خواجه باید گفت که از میان این چهار نوع عشق آنکه طلب خیر و شایستگی در آن است بهترین نوع است. خواجه طوسی در جایی دیگر می گوید: «طالب لذت استعجال مطلوب کند و طالب منفعت در حصول مطلوب او تأخیر افکند و اعتدال میان ایشان الّا ماشاء الله، صورت نبندد و بدین سبب پیوسته عشاق متظلم باشند و به حقیقت ظالم هم ایشان باشند» (طوسی، ۱۳۸۹: ۲۷۵). لذا از گفته‌های این سه فیلسوف و متفکر چنین بر می آید که حب و علاقه نسبت به هر چیزی، نباید فقط از روی لذت یا نفع شخصی باشد و جنبه خیر خواهی آن بیشتر در نظر گرفته شود و اینکه علاقه به هر چیزی به خاطر ذات خودش باشد نه اینکه بخواهد آن علاقه را گذرگاهی قرار دهد و از طریق آن به منفعت شخصی برسد؛ چه اگر عاشق و معشوق فقط به دید منفعت به عشق نگاه کنند، باعث دلتنگی آن‌ها از همدیگر می شود و نوعی ظلم بین عشاق محسوب می شود. عشقی که عاشق از معشوق انتظار لذت داشته باشد و معشوق از او انتظار منفعت، عشقی پلید است و اعتدال در آن نیست و در این میان ظلمی روی داده است که آسیب آن هر دو طرف خواهد رسید.

## عشق، عدالت و جامعه

### ابن مسکویه

انسان به طور ذاتی طالب کمال و فضیلت آفریده شد، اما از آنجایی که زندگی او اجتماعی است، این طلب به صورت فردی قابل دستیابی نیست. کمال هر کس به وجود دیگری محتاج است. یکی از راه‌های وصول به کمال محبت است. بنا به گفته بعضی از حکما پایداری همه موجودات به سبب محبت است و هیچ موجودی نمی تواند از محبت خالی بماند. نکته بسیار مهم اینکه نقش عشق و محبت در کنترل رفتار اجتماعی به اندازه‌ای است که می تواند در جامعه به جای عدالت عمل کند: «اساس جامعه مبتنی بر محبت است، اگر محبت و صداقت کامل در جامعه حاکم باشد، نیاز به عدالت نیست» (ابن مسکویه، ۱۹۸۵: ۱۷۰). می دانیم عدالت یعنی هر چیزی را در جای خود قراردادن و اینکه هر کسی که دارای حقی است به حق خود برسد و در اصل حفظ کردن روابط صحیح بین موجودات است. پس عدالت بالاترین نعمت است و در تمامی امور از فضایل محسوب می شود. محبت اقسامی دارد که بعضی از آن‌ها با شکایت و دلتنگی همراه می شود و دلیل آن این است که در تقسیم محبت به عدالت رفتار نشده است و هر کسی حق خود را درست نشناخته و به آن قانع نگردیده است. ابن مسکویه در گفتار پنجم به این نکته اشاره دارد: «کم و زیادتی محبت بسته به کم و زیادتی منافع است، لذا برای اینکه هر کس به منافع شخصی خود برسد، بایستی حدّ عدالت را در تمام مراتب نگاه داشت» (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۶۱). محبتی که عدالت در آن نباشد این گونه است که هریک از دیگری چیزی را توقع دارد که در آن نمی یابد و خلاف آنچه در نظرش بوده است به وجود می آید، پس هیچ کدام به حق خود راضی نمی شوند و همین باعث می شود مسیر محبت و عشق ورزی با ناکامی روبه رو شود.

### خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه طوسی نیز با ابن مسکویه هم نواست: هرگاه عدالتی بین مردم صورت نگیرد، دلیل اصلی آن نبودن عشق و دوستی و احسان بین مردم است، پس دوستی در بین مردم از عدالت مهم تر است؛ چرا که اگر همه با هم دوست باشند نیاز به عدالت نیست، ولی اگر همه مردم عدالت را رعایت کنند، در آخر باز هم به محبت و عشق به یکدیگر نیازمند هستند:



«احتیاج به عدالت که اکمل فضایل انسانی است در محافظت نظام نوع، از جهت فقدان محبت است، چه اگر محبت میان اشخاص بودی، به انصاف و انتصاف احتیاج نیفتادی» (طوسی، ۱۳۸۹: ۲۶۶). پس از آنجایی که انسان خواهان کمال است، یکی از راه‌های رسیدن به کمال رعایت عدالت و به نوعی همان عشق بین افراد جامعه است. از گفته‌های این دو فیلسوف چنین بر می‌آید؛ همان گونه که وجود عدالت در جامعه ضروری است، وجود عشق ضروری تر است، چه بسا با عشق است که عدالت به وجود می‌آید و هر کس به حق خود قانع می‌گردد.

رشد ارزش‌های اخلاقی و انسانی مقدمهٔ پیدایش محبت و دوستی و صداقت خواهد بود. انسان برای دستیابی به آرمان‌های بلند نیازمند روابط اجتماعی مناسب است؛ عشق و محبت موجب رشد روابط معنادار می‌شود، همانگونه که اجرای عدالت چنین است. پس می‌توان میان این دو شباهت‌هایی یافت که هر دو موجب به وجود آمدن بهترین روابط انسانی هستند. «یونانیان قدیم سه نوع عشق را نام برده‌اند؛ نخست «فیلیا» که مبین دوستی است. نظیر عشق داوود. نوع دیگر عشق «اروس» یا «عشق محبت‌آمیز» است، مانند عشق رومئو و ژولیت و در نهایت عشق «آگایی» یا «عشق برادرانه» است که برآمده از خواستن خود برای فداکاری در راه همسایه است. این دوست داشتن به معنای علاقه-مندی نیست، بلکه برای او آرزوی خوب داشتن است و مسئولیت یک من در برابر یک تو است. این عشق شخص را بر می‌انگیزد تا آنچه را برای خود می‌خواهد، برای دیگری نیز بخواهد» (بولتن، ۱۳۸۱: ۳۶۵). پس اینگونه خواستن برای دیگری ریشه در برقراری عدالت دارد. عدالت است که باعث می‌شود مردمان به یکدیگر نزدیک تر باشند. در تعالیم اسلامی نیز بر محبت افراد بر یکدیگر بسیار تأکید شده است.

از دیدگاه ارسطو عشق و عدالت شباهت‌هایی با یکدیگر دارند که هر کدام به نوعی در برقراری روابط بهتر اجتماعی موثر است، در این متن به صورت مختصر به چند مورد آن پرداخته شده است.

### برقراری پیوند

وقتی افراد جامعه، هر کدام از روی آگاهی عشق را انتخاب می‌کنند، به همدیگر نیکی می‌کنند و محبت می‌ورزند و آگاه هستند اگر بدی کنند، بدی خواهند دید، آنها می‌دانند حاصل نیکی کردن و محبت ورزیدن در زندگی اجتماعی باعث پیوند افراد به یکدیگر می‌شود و خوشی در بر خواهد داشت. با عشق می‌توان به بسیاری از دردها و رنج‌های بشری پایان داد؛ وقتی عشق باشد عدالت هست و وقتی عدالت باشد، تمامی رنج‌ها از میان می‌رود. «رعایت عدالت باعث می‌شود پیوند مردمان محفوظ بماند، زیرا آنچه جامعه را پیوسته به هم نگاه می‌دارد تلافی مناسب است. شهروندان تلاش می‌کنند بدی را با بدی و نیکی را با نیکی پاسخ دهند و اگر نتوانند چنین کنند ارتباط متقابل میان افراد جامعه به وجود نمی‌آید، درحالی که ارتباط و به هم پیوستگی جامعه حاصل معاوضه و مبادله است» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۷۸). این مبادله می‌تواند بهانه‌ای باشد برای ابراز عشق بین معاشیق و اتحاد آنها که باعث نزدیکی و پیوند هر چه بیشتر خواهد شد.

### صمیمیت و صداقت

دیگر شباهت عدالت با عشق در این است که در هر دو صمیمیت و صداقت وجود دارد و هر دو زمانی رشد می‌کنند که افراد بتوانند از روی صداقت، با یکدیگر گفتگو کنند: «عشق زمانی رشد می‌کند که افراد بتوانند با یکدیگر وارد تعامل





شده و به گفتگو و تبادل عقاید پردازند. در عشق تعصبات و پیش داوری‌ها رنگ می‌بازند و پیوندهای زخم خورده بهبود می‌یابند» (کامکاری، ۱۳۸۸: ۴۲). گفتگو یکی از بهترین شیوه‌ها برای بیان عشق و صداقت میان معاشیق و اجرای عدالت در جامعه است؛ زیرا می‌توانند نظرها و دیدگاه‌های خود را بیان کنند و تفاوت‌ها را بهتر متوجه شوند تا در مسیر زندگی اجتماعی به خصوص مسیر عشق با شکست مواجه نشوند.

### فطری بودن

منظور از فطری بودن این است که آیا عشق و عدالت اموری اکتسابی یا طبیعی هستند؟ بر اساس نظر بیشتر عارفان دینی و روان‌شناسان؛ عشق امری طبیعی است و به صورت فطری در موجودات به خصوص انسان به امانت گذاشته شده است و قابل تغییر نیست تا او را به سر منزل مقصود برساند. عدالت نیز مانند عشق امری طبیعی است: «بخشی از عدالت اجتماعی، طبیعی است. عدالت طبیعی در همه جا قدرت دارد و معلق از موافقت و مخالفت آدمیان نیست آنچه طبیعی است تغییر ناپذیر است» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۸۹). از آنجایی که انسان به طور فطری طالب کمال است و از هر گونه نقص متنفر است، پس هر کدام از این دو امر، راهی برای میسر شدن و رسیدن به هدف خواهد بود.

### ارزش داشتن

شبهات دیگر عدالت با عشق در این است که در میان هر دو چیزهایی وجود دارد که خود دارای ارزش هستند. همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد، وقتی لذت با عشق پیوند می‌یابد، به آن ارزش می‌دهد که البته خود عشق دارای ارزش هست. «حق و عدالت در میان موجوداتی وجود دارد که از چیزهایی بهره دارند که فی نفسه دارای ارزش‌اند و می‌توانند از آنها بیشتر یا کمتر از اندازه درست بهره‌مند گردند» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۹۸). انسانی که خود جایگاه شایسته‌ای دارد و می‌داند وجود عدالت در زندگی شخصی و اجتماعی‌اش بسیار تأثیرگذار است، پس برایش ارزش قائل می‌شود و در کنار امور دیگر، زندگی‌اش را به کمال می‌رساند.

### ضرورت

در اخلاق ناصری می‌خوانیم که محبت عمومی است و بیشتر میان جماعتی است، در صورتی که عشق میان دو کس بیشتر نیست؛ و عشق برتر از محبت است. درباره عدالت هم همین نکته در میان است: «پس عمل عادلانه مستلزم دست کم چهار عنصر است؛ زیرا اشخاصی که آن عمل برای آنان عادلانه است، دو تن هستند و اشیایی که عمل عادلانه در آنها ظاهر می‌شود دو تاست و همان برابری میان آن اشخاص و آن اشیا برقرار است؛ زیرا همان نسبتی که میان اشیا موجود است میان اشخاص نیز موجود می‌باشد» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۷۳).

### عشق و طلب لذت

#### غزالی

لذت و خوشی پیوند نزدیکی با سرشت انسانی دارد، انسان همیشه به دنبال لذت است و از درد و رنج گریزان؛ لذت است که به دیگر رفتارهای او ارج و قرب می‌دهد؛ البته لذتی که منشأ شریفی دارد نه لذتی که منشأ زشتی و پلیدی دارد.



غزالی دربارهٔ عشق چنین می‌گوید: «بدان که معنی دوستی میل طبع است به چیزی که خوشی بود، اگر آن میل قوی بود آن را عشق گویند؛ اکنون باید بدانی که خوش چه بود؛ بعضی است که موافق طبع است و با آن فراسازد، بلکه طبع خود تقاضای آن می‌کند، آنکه موافق طبع است خوش گویند» (غزالی، ۱۳۹۰: ۵۷۲). تمام اعمال انسان در سایهٔ عقل و اراده قرار می‌گیرد. او هر چیزی را که موافق طبعش باشد با آگاهی انتخاب می‌کند و در کنار آن موافقت و سازگاری است که عشق پدیدار می‌شود و نتیجه‌اش خوشی و رسیدن به هدف است.

### ارسطو

وقتی لذت آغاز شد، با آن چیز مورد علاقه که خود جایگاهی عظیم دارد، پیوند می‌یابد و آنگاه دوست‌داشتنی‌تر می‌شود، مانند محبت و عشق که خود جایگاه والایی دارد و با لذت است که عشق جایگاه خود را بهتر می‌یابد. «لذت وقتی که با چیزی دیگر پیوند می‌یابد، آن چیز دیگر را ارجمند می‌سازد، ولی ارج یک چیز از طریق چیزی افزایش می‌یابد که خود آن چیز اخیر هم نیک و ارجمند باشد» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۳۷۲). این استدلال ارسطو نشان می‌دهد که لذت خیری است در کنار خوبی‌ها و خیرهای دیگر، نه اینکه بهتر از آنها باشد؛ زیرا هر خوبی وقتی با خوبی دیگر پیوند می‌خورد مطلوب‌تر می‌شود. پس لذت تنها نمی‌تواند خیر مطلق برای زندگی باشد، چه بهتر که این لذت با آگاهی همراه باشد.

### ابن سینا

ابن سینا نیز لذت را وسیله‌ای برای رسیدن به کمال در هر امری می‌داند: «لذت دریافت کمال، خیری است که برای دریافت کننده حاصل می‌گردد و هر چه بدان لذت برند آن چیز، وسیلهٔ کمال برای دریافت کننده است» (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۴۲۴). بعضی از کمالات به نیروی شهوت، غضب و یا وهم تعلق دارد که همهٔ اینها به لذت حسی یا حیوانی مربوط است؛ اما لذت عقلی که خاص انسان است و واضح است بر لذت حیوانی برتری دارد، کمالات و معرفتش کامل‌تر است؛ زیرا لذت عقلی به ذات چیزی پی می‌برد و حقایق هر چیزی را چنان که هست در می‌یابد، در صورتی که لذت‌ها و دریافت‌های غیر عقلی به سطح اجسام تعلق دارد، به همین دلیل ابن سینا گفته است: «دریافت عقلی با رسیدن به حقیقت و کنه اشیا از نواقص خالی است، در صورتی که دریافت‌های حسی سراپا نقص و آلودگی است» (همان: ۴۲). آریستیوس نمایندهٔ مکتب لذت‌گرایی شخصی، یکی از شاگردان بنام سقراط بر این عقیده است که «منشأ احکام اخلاقی، سرشت انسانی است که به لذت عاجل فرمان می‌دهد؛ هر یک از ما انسان‌ها دربارهٔ هر کاری باید به ندای طبیعت انسانی خود گوش فرادهم و بینیم آیا آن کار خوشایند طبع ماست یا خوشایند نیست؛ به عبارت دیگر «هر کاری که ملایم طبع ماست و برای ما لذت ایجاد می‌کند، خوب و خیر است و هر کاری که با طبع ما سازگار نیست و موجب رنج ما می‌شود، رنج است» (مصباح، ۱۳۸۲: ۶۷). عوامل لذت می‌تواند همان چیزهایی باشد که همگون با سرشت است، یا آنچه که به ذات و حقیقت اشیا مربوط است. اینها در پی آن هستند که این خوشی از کجا و چگونه حاصل می‌شود. همان‌طور که گفته شد؛ طبع انسانی به ندای طبیعی خود گوش می‌هد و چیزی را طلب می‌کند. «طلب معمولاً به حالتی نفسانی که در آن تصور شیء یا حادثه‌ای که هنوز وجود ندارد و در ذهن ما حاضر است، اختصاص یافته است» (مور، ۱۳۸۵: ۲۱۵). با توجه به اینکه بعد از لذت طلب به دست می‌آید و طلب تصور چیزی است که هنوز وجود ندارد، پس عشق هم به همین گونه در وجود انسان طلب می‌شود که ابتدا لذت آن



به صورت آگاهانه از سوی عاشق به وجود می‌آید و سپس طلب معشوقی را که تصور آن در ذهنش نقش می‌بندد به همراه دارد؛ او معشوقی را که ندارد طلب می‌کند. ناگفته نماند وقتی از چیزی یا کسی لذتی دریافت می‌شود، آن لذت مانع فعالیت‌های دیگر می‌گردد و این یک امری طبیعی در تمامی امور از جمله عشق است: «لذتی که از یک فعالیت حاصل می‌شود، مانع فعالیت دیگر است» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۳۸۲)؛ یعنی عاشق تمام امور را کنار گذاشته و با به کار گرفتن عقل و تفکر آنچه را برایش خوشی می‌آورد و با آن سازگاری دارد، انتخاب می‌کند تا به لذت شریف و سپس طلبی که در درون خواهان آن است، دست یابد.

با توجه به نظریه‌های ارسطو، غزالی، ابن سینا و شاگرد سقراط درمی‌یابیم، همه بر این عقیده اتفاق نظر دارند؛ لذت امر فطری در درون انسان است و سرشت آدمی اگر چیزی را موافق طبع خود نداند از آن لذت نمی‌برد، اما تفاوتی میان نظریه آریستوس و دیگران هست و آن اینکه لذت‌گرایان فقط ذات خوشی در نظرشان است و از عقل سلیم و فهم به دور هستند، به نظر آنها انسان می‌تواند به هر عمل لذت‌بخشی دست بزند و از هر عمل رنج‌آوری بپرهیزد؛ با وجود این توصیه اخلاقی این مکتب، چیزی جز دعوت آدمی به ترک مرتبه انسانیت نیست، اما نظریه دانشمندان اسلامی پیرو مکتب مشاء این است که آنها لذت را همراه با دانایی قبول دارند و بر این واقف‌اند که سرشت انسان به عوامل لذت‌گرایش دارد.

## عشق و کمال

### ابن سینا

در متون اسلامی عشق در رتبه‌ای عالی توصیف شده است که به عنوان زیباترین تجلی عالم هستی، قلب انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد. شیخ‌الرئیس در رساله فی‌العشق به اثبات این مطلب که در تمام موجودات جسمانی عشق نهفته است، می‌پردازد: «وجود، منبع خیرات و سرچشمه کمالات است و عدم، منشأ شرور و نقص‌هاست. پس هریک از موجودات مادی به واسطه جنبه وجودی که در آنهاست، همیشه شائق به کمالات و مشتاق به خیرات می‌باشد و بر حسب فطرت و ذات از شرور و نقصان که لازمه جنبه عدمیت است متنفر و گریزان هستند. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری که سبب بقای وجود آنهاست، «عشق» نامیده می‌شود» (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ۱۵۵). حکمت خداوند در این است که گرایش به کمال به طور غریزی در وجود انسان گذاشته شود، تا خود را از نقصان و بدی‌ها برهاند و به کمالات و خیرها روی آورد. عشق که یکی از راه‌های رسیدن به کمال است، موجب حرکت انسان می‌شود. آن کس که محبت می‌کند، فضیلت و کمال را می‌طلبد؛ کمال عشق در شناخت و دریافت عقلی است که به کنه و حقیقت چیزی دست یابد تا جایی که وصول ممکن شود و اگر شناخت از راه ادراکات حسی باشد با نقص همراه است. از نظر بوعلی سینا هر کس کمالات را نشناسد، پس عاشق رسیدن به آن نخواهد بود و از نرسیدن به این مرتبه نیز ناراحت نیست، اما هر چه نسبت به کمالات معرفت داشته باشد، شوق بیشتری برای دریافت بیشتر دارد؛ به همین دلیل آنها که عشق را درک می‌کنند، خواب راحت ندارند. «آنان که کمالات را نشناخته و به آن توجهی ندارند، قهراً شائق به رسیدن آن نخواهند بود و از فقدان آنها رنج و تألمی را احساس نخواهند کرد. به عکس کسانی که از راه اکتساب به کمالات معرفت پیدا کرده و به رسیدن آن علاقه مند هستند، همین که آنرا دریابند خواه ناخواه متألم شده و از نداشتن آن کمالات معذب خواهند بود» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۴۲۸). هیچ عشقی بالاتر از این نیست



که مراتب کمال معشوق درک شود و هر چه مراتب بیشتری درک شود ذات معشوق بیشتر درک می‌شود: «کمال هر چه بالاتر باشد و معلوم انسان شود، در مرحله بعدی معشوق انسان می‌شود، چون انسان وابسته به کمال است، لذا هر جا کمال باشد، انسان جویای آن است. مصداقی بالاتر از ذات احدیت در عالم وجود ندارد» (شاه آبادی، ۱۳۸۶: ۳۵).

اما منظور از کمال موجود در معشوق کمال مطلق است نه کمال نسبی؛ و چیزی جز ذات حضرت حق، سزاوار مطلق بودن نیست. در عشق انسان نسبت به انسان نیز چنین است؛ از آنجایی که عشق و محبت در طبیعت تمامی موجودات وجود دارد، عاشق از روی فطرت در وجود معشوق کمالی را می‌یابد که خود از آن بی بهره یا کم بهره است. او می‌خواهد بقا داشته باشد، بنابراین به دنبال چیزی است که موافق با آن باشد تا با سازگاری زمینه لذت و خوشی و در نهایت کمال برایش فراهم شود.

## غزالی

نظر غزالی نیز درباره محبت و کمال این است؛ او رضایت را که بلندترین مقام است ثمره محبت می‌داند و البته تنها محبتی که اکمل باشد: «بدان که رضا به قضای حق - تعالی - بلندتر مقامات است، و هیچ مقام و رای آن نیست؛ که محبت مقام بهترین است، و رضا به هر چه حق تعالی کند ثمره محبت است؛ نه ثمره هر محبتی بلکه ثمره محبتی که بر کمال بود» (غزالی، ۱۳۹۰: ۶۰۶). پس از نظر او رضای از محبوب دارای فضیلت‌هایی است که یکی از آن‌ها عشق و محبت است. انسانی که عاشق واقعی معبود خود است، هر چه را او بخواهد و بگوید قبول دارد، زیرا به قضای حضرت حق تعالی راضی است و این رضایت، نتیجه‌اش زیباترین و کامل‌ترین عشق را پدید می‌آورد. اگر بخواهیم عشق زمینی را به گونه‌ای به این موضوع پیوند دهیم این برمی‌آید که: معاشیق نیز باید از آنچه برای یکدیگر می‌خواهند راضی باشند و در این راه صبوری کنند، زیرا آخرین درجه راضی بودن از یکدیگر صبر در راه عشق است و از آنچه سختی به یکدیگر می‌رسانند شکایتی نکنند و سعی کنند موانع را از سر راه خود بردارند و عشقشان را به مرحله کمال که همان شناخت از یکدیگر است برسانند تا هر چه بهتر مسیر عشقشان را با موفقیت به سرانجام برسانند. از گفته‌های این دو فیلسوف چنین برمی‌آید که؛ در هر دو نوع عشق معاشیق از آنچه برایشان پیش می‌آید باید راضی باشند و بدانند عشق آن‌ها به یکدیگر زمانی بهترین وجه را نشان می‌دهد که مسیر کمال را طی کند و این کمال چیزی جز شناخت، سازگاری و در نهایت رضایت معاشیق از همدیگر نیست.

## عشق و قدرت

### سهروردی

سهروردی بنیان‌گذار مکتب اشراق با توجه به این موضوع که روش مکتبش کشف حقایق است، درباره عشق چنین می‌گوید: «نور سافل به نور عالی احاطه ندارد، چه آنکه نور عالی سافل را مقهور می‌سازد. اما سافل با همه مقهور بودنش عالی را مشاهده می‌کند. هر گاه انوار بسیار باشند، عالی بر سافل غلبه می‌کند و سافل به عالی شوق و عشق می‌ورزد. در اصل نهاد نور ناقص، عشقی است به نور عالی؛ و در اصل نهاد نور عالی قهری است به نور سافل» (سهروردی، ۱۳۸۸: ۱۶۵). پس نظر شیخ این است که نور الهی بر همه موجودات عالم غلبه دارد و همه چیز مسخر قدرت نامحدود اوست، همچنین



این نور عالی نسبت به نور سافل هم محبت و هم غلبه دارد و نور سافل نیز به نور عالی علاقه دارد و با قدرت هر چه تمام تر در به دست آوردن آن تلاش می کند و زمانی قدرت حقیقی را به دست می آورد که شعاعی از قدرت خدا گردد و قدرت خداوند در برابر او تجلی کند. او برای کسب قدرت از راههای مختلف مانند عشق ورزی به محبوب خود نزدیک می گردد، راه اطاعت او را پیش می گیرد تا به او تقرب یابد، چرا که قدرت حقیقی را آنجا می بیند و این قدرت برای او کمال مطلق است. از جمله گرایش های فطری و ذاتی کمال خواهی - انسان قدرت و علم است؛ او می داند جهل و عجز سر آمد همه نقص هاست و قدرت و علم سر آمد کمال است؛ پس اگر علم نداشته باشد، در جهل به سر خواهد برد و اگر قدرت نداشته باشد عاجز خواهد ماند، پس از هر دو دوری می کند ولی به دلیل محدودیت وجودی اش نمی تواند به بی نهایت کمال در هر کدام از خواسته هایش دست یابد، اما تلاش خود را می کند تا مراتب کمال بیشتری را طی کند. پس با توجه به نظر سهروردی طبیعی است که انسان خود را دوست دارد و قدرتمندی را در هر زمینه ای نیز پسندیده می داند، زیرا چنین قدرتی را مایه حفظ حیات خود می داند. فیلسوف آلمانی «فردریک نیچه» مؤسس مکتب قدرت طلبی: «ریشه همه اخلاق فاضله را قدرت و قوت و بالاترین ارزش را، نیرومندی می دانست. او در تبیین نظریه اخلاقی خود بیان داشته است که هر موجود زنده ای حیات خود را دوست داشته و به دنبال حفظ آن می باشد. بنابراین قدرت را منشأ و ریشه همه صفات نیک در انسان می داند، به طوری که بدون تحقق قدرت در انسان، هیچ صفت پسندیده ای را در او نمی توان انتظار داشت» (مصباح، ۱۳۸۲: ۸۲). برای مثال پسندیده بودن قدرت طلبی در مسیر عشق زمینی به این جهت است که بر خلاف شخص ضعیف که در برابر رسیدن به آن تلاشی نمی کند و ترسو است و زود تسلیم می شود، عاشق واقعی دارای قدرتی است که در برابر رسیدن به خواسته خود مقاومت می کند، موانعی که بر سر راهش است را بر می دارد، زیرا ارزش واقعی عشق را می داند. پس به نظر «نیچه» انسان های قوی و نیرومند به لحاظ اخلاقی از ارزش بیشتری برخوردار هستند. در نظر آدمی انجام بعضی از کارها نیک و بعضی بد است، نیچه می گوید: «نیک، آنچه حس قدرت را تشدید می کند و بد، آنچه از ناتوانی می زاید و نیک بختی، احساس اینکه قدرت افزایش می یابد، احساس چیره شدن بر مانعی است» (مصباح، ۱۳۸۲: ۸۳). پس در عشق زمینی همانند عشق فلسفی یکی از راه های رسیدن به عشق واقعی درک ذات معشوق است، زیرا عاشقی که این آگاهی را نسبت به معشوق خود دارد، می داند در برابر قدرت و محبت معشوق ارزشی ندارد و همین درک، عشق را در وجودش شعله ور تر می سازد و باعث می شود معشوق نیز بیشتر خواهان او باشد.

## غزالی

همان طور که گفته شد، انسان قدرت حقیقی را آنجا می بیند که کمال مطلق باشد: «عشق قرار گرفتن موجودی کمال جو در جاذبه کمال مطلق است؛ یعنی، پروردگاری جمیل، بی نیاز، قاهر و معشوقی که همه رو به سوی او دارند و او را می طلبند» (غزالی، ۱۳۸۶: ۲۷۹). اشراق دوم عشقیه نیز معطوف به قدرت مطلقه است و انسان تا به دریای بی پایان قدرت نرسد و به بارگاه معشوق حقیقی فرود نیاید، به آرامش نمی رسد و قدرت بی پایان در دار وجود و منزل هستی، محقق و موجود است. (ر. ک. شاه آبادی، ۱۳۸۶: ۷۰). در عشق زمینی نیز چنین است. عاشق و معشوق دارای یک انگیزه هستند و می دانند اگر



انگیزه‌شان متفاوت باشد، در به کار انداختن قدرت عشق نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. پس مقاومت می‌کنند و عزم و اراده خود را برای رسیدن به هدف محکم می‌کنند، چون می‌دانند با در کنار هم بودن نیروی اراده و قدرت است که می‌تواند به هدف خود دست یابند. از گفته‌های این دو فیلسوف چنین بر می‌آید؛ عاشق و معشوق باید بر یکدیگر هم غلبه و هم قدرت داشته باشند تا بتوانند به هدف اصلی خود که رسیدن به عشق واقعی است برسند، نخواهند کرد. به عکس کسانی که از راه اکتساب به کمالات معرفت پیدا کرده و به رسیدن آن علاقه مند هستند، همین که آنرا در نیابند خواه ناخواه متالم شده و از نداشتن آن کمالات معذب خواهند بود» (ابن سینا، ۱۳۶۳:۴۲۸). هیچ عشقی بالاتر از این نیست که مراتب کمال معشوق درک شود و هر چه مراتب بیشتری درک شود ذات معشوق بیشتر درک می‌شود: «کمال هر چه بالاتر باشد و معلوم انسان شود، در مرحله بعدی معشوق انسان می‌شود، چون انسان وابسته به کمال است، لذا هر جا کمال باشد، انسان جویای آن است. مصداقی بالاتر از ذات احدیت در عالم وجود ندارد» (شاه آبادی، ۱۳۸۶:۳۵). اما منظور از کمال موجود در معشوق کمال مطلق است نه کمال نسبی؛ و چیزی جز ذات حضرت حق، سزاوار مطلق بودن نیست. در عشق انسان نسبت به انسان نیز چنین است؛ از آنجایی که عشق و محبت در طبیعت تمامی موجودات وجود دارد، عاشق از روی فطرت در وجود معشوق کمالی را می‌یابد که خود از آن بی بهره یا کم بهره است. او می‌خواهد بقا داشته باشد، بنابراین این به دنبال چیزی است که موافق با آن باشد تا با سازگاری زمینه لذت و خوشی و در نهایت کمال برایش فراهم شود.

## عشق و رنج

### ابن سینا

عاشق وقتی از کمالات معشوق چیزهایی می‌داند یا می‌شنود بیشتر به سوی آن تمایل می‌یابد و هنگامی به آن دست می‌یابد که با طبعش سازگار باشد؛ اما ممکن است برای رسیدن به آن کمالات با تلخ‌کامی‌ها و رنج‌هایی مواجه شود که کم امیدش را از دست بدهد و دلیل این ناامیدی چیزی جز اینکه با این رنج آگاهانه برخورد نکرده است، نیست. «عاشقان از آن جهت که عاشق‌اند، به چیزی دست می‌یابند، پس لذت می‌برند و از آن جهت که مشتاق‌اند اصناف آنان را رنجی خواهد بود و این رنج چون از طرف اوست، رنج لذت‌بخشی است» (ابن سینا، ۱۳۶۳:۴۳۶). رنج مسیر اجتناب‌ناپذیری است که برای نیل به خود آگاهی و رسیدن به کمال باید پیموده شود و هیچ راه گریزی از آن نیست. کسانی که سعی در ظفره رفتن از آن دارند، هرگز به هدف خود نمی‌رسند و کسانی که از روی آگاهی با آن برخورد کنند، برای آنها نتیجه‌ای جز رسیدن به خواسته‌شان را نخواهد داشت، گرچه این نکته را باید در نظر داشت، هر که دانش بیشتر دارد، رنج و اندوهش بیشتر است. عشق هر چه را دوست دارد شبیه خود می‌کند، کسی که شور عشقش بیشتر باشد، کشش او به سوی محبوب بیشتر خواهد بود، بنابراین اگر در به دست آوردن آن رنجی هم باشد به دلیل آگاهی رنج را تحمل می‌کند. این بحث مورد قبول فیلسوفان غرب نیز هست که همه این مباحث به اصول فلسفی و اخلاقی یونانی بر می‌گردد: «رنج راه آگاهی است و موجودات زنده با رنج کشیدن به خود آگاهی می‌رسند» (اوانمونو، ۱۳۸۰:۲۰۳). به عقیده شوپنهاور: «اصل در زندگی رنج و گزند است و لذت خوشی همانا دفع الم است و اثر مثبت نیست، بلکه منفی است و هر چه موجود جاندار در مرتبه حیات برتر باشد، رنجش بیشتر است، چون بیشتر حس می‌کند و آزار گذشته را بیشتر به یاد می‌آورد و رنج آینده را بهتر پیش‌بینی



می‌نماید» (تقی-زاده، ۱۳۸۰: ۳۵۹). مسئله مهم در برخورد با رنج‌ها وجود اراده است. از نظر صوفیان اراده عبارت است از: «استمرار بر تحمل رنج و مشقت و ترک راحتی و آسایش است» (عثمان، ۱۳۸۹: ۱۱۸). انسان وقتی خواهان چیزی باشد، تصمیم می‌گیرد که به آن برسد، پس با تلاش و تحمل سختی‌ها و صداقت در مسیر خود را به هدف نزدیک می‌کند. جنید می‌گوید: «اراده یعنی انسان نسبت به امری معتقد شود و سپس نسبت به آن تصمیم بگیرد و سرانجام مرید و خواستار آن گردد و اراده پس از صدق نیت و راستین بودن آن و آهنگ صادق انسانی به هم می‌رسد» (همان: ۱۱۸). او در پایان با تحمل رنج به طرز معجزه‌واری دگرگون و متحول می‌شود، این تحول برای او شیرین است؛ زیرا آن شده است که معشوق می‌خواهد.

### عین القضات همدانی

در راه عشق مانع‌های زیادی است و دلیل آن است که عاشق واقعی از این راه پخته‌تر گردد، زیرا تنها عاشق واقعی است که در برابر سختی‌ها تحمل می‌آورد، اوست که می‌داند عشق چیست، عاشق و معشوق واقعی کیست؟ به همین دلیل به هر کسی یا هر چیزی عشق نمی‌ورزد، مانند کسانی نیست که از عشق فقط نامی شنیده‌اند و بیشتر با سرزنش از آن یاد می‌کنند. «محرمان عشق، خود دانند که عشق چه حالت است؛ اما نامردان را از عشق جز ملالتی و ملامتی نباشد. خلعت عشق خود هر کسی را ندهند و هر کسی خود لایق نباشد، و هر که لایق عشق نباشد خدای را نشاید؛ و هر که عشق را نشاید، خدای را نشاید. عشق با عاشق توان گفت، و قدر عشق خود عاشق داند. فارغ از عشق جز افسانه نداند و او را نام و دعوی عشق، خود حرام باشد» (عین القضات، ۱۳۸۹: ۱۱۱). حکیم شاه آبادی در معرفت صدو نود و هشت درباره اینکه درگاه معشوق کمال انسانی است می‌گوید: «اگر عاشق است باید به دنبال معشوق حرکت کند. ساکن شدن و راحت طلبی در اینجا معنا ندارد. باید در طلب معشوق حقیقی برآید» (شاه آبادی، ۱۳۸۶: ۱۲۶). از گفته‌های ابن سینا و عین القضات درباره رنج در راه عشق در می‌یابیم؛ عاشق وقتی که می‌بیند درونش را ذات عشق پر کرده است ولی از طرف دیگر به معشوق دسترسی ندارد و رسیدن به او امکان ندارد، پس دست از راحت-طلبی و تبلی برمی‌دارد، زیرا آن عشق سوزانی که در درونش است نمی‌گذارد آرام باشد. او می‌داند که جست‌وجو و رسیدن به معشوق بدون رنج ممکن نیست و شاید در این مسیر معشوق‌های دیگری پیدا شود که او را از معشوق حقیقی دور می‌کند، پس تلاش خود را می‌کند و تحمل سخت‌ترین رنج‌ها برایش آسان می‌شود.

### عشق و رسیدن به شادمانی

#### ابن سینا

یکی از مراحل مهم عشق-ورزیدن درک ذات معشوق است. هر چقدر ادراک از ذات معشوق بیشتر باشد، عشق به آن بیشتر خواهد بود و در نهایت شادمانی نیز بیشتر خواهد بود «عشق حقیقی، شادمانی و ابتهاج به حضور ذاتی است که همان ذات معشوق است» (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۴۳۶). شادمانی که خود در انجام هر کاری نوعی رضایت‌مندی از آن کار محسوب می‌شود و یک هدف خاص و بسیار دشوار به نظر می‌رسد، در عشق نیز جزئی جدایی‌ناپذیر است؛ عشقی که غایت شادمانی آن رسیدن به کمال است و البته کمالی بالاتر از رضایت عاشق از معشوق و عکس آن نیست. هرچه ادراک، وسیع‌تر و



عمیق تر باشد و چیزی که ادراک بدان تعلق می گیرد از لحاظ ذات، اجمل و اشرف باشد، قوه مدرکه، آن را بیشتر دوست دارد و زیاده تر از آن لذت می برد و به آن خوش تر می گردد، پس بی گمان ذات حق تعالی نسبت به ذات خویش، بزرگ ترین عاشق و معشوق و عظیم ترین لذت برنده و لذت دارنده است (ر. ک. ابن سینا، ۱۳۸۸: ۷۱). اگر بخواهیم عشق زمینی را به گونه ای به عشق فلسفی نسبت دهیم، می بینیم که معاشیق نیز برای رسیدن به یکدیگر زمینه هایی را که نیاز است فراهم می کنند. طبیعت آدمی از عواملی که رنج آور است متنفر است، بنابراین عوامل و موانع بر سر راه را برمی دارد تا به هدفش برسد. همان گونه که قبلاً نیز گفته شد ابتدا باید از یکدیگر شناخت و آگاهی پیدا کنند، زیرا آگاهی نقش مهمی در ابراز عشق و عاطفه دارد و هر چه قدر آگاهی بیشتر باشد، عشق به معشوق بیشتر خواهد بود و در نهایت شادمانی و رضایتی که از عشق به دست می آید نیز بیشتر خواهد بود.

### غزالی

برای رسیدن به عشق موانعی وجود دارد که باعث دورماندن معاشیق از یکدیگر می شود و هر گاه طرفین تلاشی برای از میان بردن آنها انجام دهند به «هر که بر چیزی رسد، اگر آن را پیش از آن دوست داشته باشد لیکن به سبب عوایق از آن محجوب بوده باشد و روزگار در شوق آن چیز گذاشته باشد، چون بدان رسد و عوایق برخیزد، در لذت عظیم افتد، و سعادت این بود؛ و اگر دوست نداشته باشد هیچ لذت نیابد؛ و اگر اندکی دوست داشته باشد لذتی اندک یابد. پس سعادت و لذت بر حسب عشق و محبت باشد» (غزالی، ۱۳۸۹: ۵۹۹). انسان خود و کمال خود را دوست دارد، یکی از شرایط کمال این است که ذات حق را دوست بدارد؛ زیرا هستی، کمال و شادابی که به آن دست می یابد همه از وجود خداوند است. «بدان که رضا به قضای حق تعالی بلندتر مقامات است، و رضا به هر چه حق تعالی کند ثمره محبت است؛ نه ثمره هر محبتی، بلکه ثمره محبتی که بر کمال بود» (غزالی، ۱۳۸۷: ۶۰۶). برای هر عاشق اولین نکته مهم این است که از هر چیزی جز معشوق روی برگرداند، خیرهای او را ببیند، و پس از آن تمایلش به معشوق زیاد شود. همین که عاشق خواهان ذات معشوق است و دیدار محبوب برایش شادی آفرین است از نشانه های عشق واقعی است: «محب عاشق نسبت به محبوب خود احساس اشتیاق می کند و خواهان مشاهده و ملاقات اوست» (عثمان، ۱۳۸۹: ۱۷۴). وقتی عاشق دوستدار ملاقات معشوق خود است، باید ابتدا با آن سازگاری داشته باشد. طبیعت انسان از هر چیز موافق خوشش می آید و با همان چیز همگون اراده می کند تا به هدف خود برسد. اراده هر کاری بر پایه انتخاب امری سودمند، اشتیاق آور و زیبا انجام می گیرد. آدمی می داند برای رشد خود محتاج به عشق ورزیدن است؛ زیرا عشق ورزیدن به او شادابی می بخشد؛ پس اراده می کند و به چیزی روی می آورد که هم از درون به او علاقه داشته باشد و هم ادراکش از آن زیاد باشد. هر چه ادراک، وسیع تر و عمیق تر باشد و چیزی که ادراک بدان تعلق می گیرد از لحاظ ذات، اجمل و اشرف باشد، قوه مدرکه آن را بیشتر دوست دارد و زیاده تر از آن لذت می برد و به آن خوش تر می گردد، پس بی گمان ذات حق تعالی نسبت به ذات خویش، بزرگ ترین عاشق و معشوق و عظیم ترین لذت برنده و لذت دارنده است (ر. ک. ابن سینا، ۱۳۸۸: ۷۱). فضایل اخلاقی دارای ارزش هستند؛ چراکه انگیزه





انجام کار درست را به وجود می آورند و زندگی را برای ادامه ارزشمند می سازند. صداقت، بخشندگی، مهربانی و عشق- ورزیدن هر کدام نوعی فضیلت است که انجام هر کدام شادمانی را در پی دارد، اما موانع یا به نوعی رذیلت‌هایی بر سر راه عشق وجود دارد که دست‌یابی به محبوب را با مشکل مواجه می‌کند، حال اگر عاشق تلاش کند و این موانع را از سر راه بردارد آنگاه است که به لذت و سپس سعادت می‌رسد.

اما اشراق چهارم عشقیه این است: «انسان به دنبال ابتهاج و سرور غیر متناهی و آرامش و سکون نامحدود است و این سرور و آرامش، معشوق آدمی و انسان در جست و جوی آن است؛ بنابراین موجود است و مطلوب انسان» (شاه‌آبادی، ۱۳۸۶: ۷۰). عشق حقیقی شادمانی است که از ذات معشوق به دست می‌آید، پس عاشق واقعی باید به خود خدمت کند و راه رسیدن به این شادمانی را برای خود فراهم سازد؛ در عشق زمینی نیز عاشق کسی را به عنوان مطلوب انتخاب می‌کند که هم شبیه او باشد و هم نسبت به آن علم و آگاهی داشته باشد. پس شوق آتشی برای رسیدن به معشوق پیدا می‌کند و مراتب رسیدن به او را طی می‌کند تا در نهایت به شادمانی دست یابد. از گفته‌های این دو فیلسوف بر می‌آید که عاشق باید نسبت به ذات عاشق آگاهی داشته باشد تا بتواند به شادمانی برسد و سعادت در این است که انسان محبت کند و محبت ببیند.

عشق و ایثار

### عین القضاة همدانی

عین‌القضاة همدانی در تمهیدات عشق را این‌گونه تفسیر می‌کند: «در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود کند و خود را ایثار عشق کند» (عین‌القضاة، ۱۳۸۹: ۹۷). همان‌گونه که می‌دانیم ایثار با چشم‌پوشی کردن و محروم شدن معنای متفاوتی دارد؛ چه اگر یکی بود بیشتر افراد از ایثار خودداری می‌کردند. گذشت راهی است که هر چه برویم باز هم راه هست. وقتی کسی در دوستی غرق شود، از همه چیزش در راه او می‌گذرد، کسی که ایثار می‌کند از هستی خویش، از گرانبهاترین چیزی که دارد، از شادی، دانش، ادراک، علاقه و از تمام مظاهر بندگی خود می‌بخشد. او رفتاری زیبا به نام دگردوستی دارد که پایه بزرگواری و کرامت نفس انسان است؛ محبت دلیل می‌خواهد و با ادعا ثابت نمی‌گردد؛ دلیل محبت انتخاب محبوب و مقدم داشتن او بر هر چیز دیگر است. اخلاق ایثارگری می‌گوید ما زندگی و خوبی‌ها و منافعمان را برای نیکی با دیگران باید قربانی کنیم. انسان با چنین

بخششی دیگری را غنی می‌کند و احساس زنده بودن را در خود بارورتر می‌کند. او در ضمن ایثار، خواه‌ناخواه چیزی را در وجود محبوب زنده می‌کند و همان چیزی که در او ظهور پیدا کرده است به سوی کسی که ایثار کرده، بازتاب می‌یابد و این رفتار برای او لذتی وصف‌نشدنی به دنبال دارد. هدف از این ایثار بخشنده کردن طرف مقابل هم هست و همین بس که ایثار محبت و عشق را پدید می‌آورد. «آنچه را محبوب او دوست می‌دارد بر آنچه خود دوست می‌دارد ترجیح می‌دهد، بلکه او لذت خود را درمی‌یابد که فرصت‌های زندگانی او در خدمت به محبوب وی مصروف گردد» (عثمان، ۱۳۸۹: ۱۷۳). آدمی دوست دارد از تاریکی‌ها نجات یابد و به کمال برسد. انسان کامل کسی است که از گزینه‌های اشتباه چون حسد، کینه و بی‌محبتی، رهایی یابد و روح خود را صفا بخشد. پس باید راه‌های کمال واقعی را در زندگی بشناسد. از آنجایی



که عشق و محبت به دور از هرگونه رذیلت است، پس یکی از راه های رسیدن به کمال است. عشق توانایی دگرگون کردن را دارد، انسان را از خودخواهی دور می کند و به سوی نیکی ها و نیازهای انسان های اطرافش هدایت می کند. پولس حواری برای عشق چنین می گوید: «عشق حسادت نمی شناسد، عشق لاف نمی زند، در جست و جوی بدی نیست، همه چیز را تاب می آورد، همه چیز را باور می کند، بسیار درد می کشد و مهرورز است» (جانسن، ۲۵۷: ۱۳۷۸). اما بهترین ایثارگری در راه عشق این است که هر چه داریم برای خداوند قربانی شود، زیرا با توجه به قانون دو سویه بودن عشق، او هم عاشق و هم معشوقی واقعی است و ایثارگری اوست که خود عین کمال است و عشقش به هر جا یا به هر کس که رسد آن را شبیه خود می کند. در عشق زمینی نیز باید چنین باشد و معاشیق با داشتن این ویژگی هر آنچه را دارند، برای یکدیگر نثار کنند تا لذت عشق واقعی را بهتر درک کنند.

### نتیجه گیری

با خوانش نظریه های برخی متفکران و فیلسوفان مسلمان در دو مکتب مشاء و اشراق به این نتیجه می رسیم؛ عشق جایگاه مهمی در فلسفه دارد و در عین اینکه فیلسوفان زیادی تعریف های متفاوتی برای آن گفته اند و ممکن است در بیان تعریفها تفاوتی میان آنها باشد؛ اما در اصل شباهتهایی در آن تعاریف وجود دارد و نشان از این دارد که نمی توان برای عشق تعریف خاص و جداگانه ای گفت. عشق بیشتر باید درک شود و همین درک نوعی تعریف محسوب می شود. از منظر این فیلسوفان عشق صحیح آن است که به خاطر ذات معشوق پدید آید و اگر فقط از روی لذت و طلب منفعت شخصی باشد پایدار نمی ماند. در مسیر عشق باید خوبی ها و منافعمان را برای نیکی با دیگران قربانی کنیم، با چنین بخششی دیگران را غنی می کنیم و احساس زنده بودن را در خود بارورتر می کنیم؛ پس خواه ناخواه چیزی در وجود محبوب زنده می شود و محبوب نیز ما را بر آنچه خود دوست می دارد ترجیح می دهد و این همان مفهوم ایثار است که در کنار آن، عشق معنی پیدا می کند. در مسیر عشق واقعی آنچه جدایی ناپذیر است رنج و سختی آن است. وقتی معاشیق در این مسیر رنج و سختی را تحمل کنند، به طرز معجزه واری دگرگون و متحول می شوند و این تحول برای آنها شیرین است و این همان نشان عاشقان واقعی است. عشق دارای کمال است و با درک کمالاتش است که لذت بخش می شود، پس هر چه کمالات بیشتر درک شود، شوق بیشتری برای رسیدن به آن وجود دارد، به همین دلیل است هنگامی که عاشق واقعی از راحتی دورتر می شود؛ این سختی برایش شیرین است. عشق دارای قدرتی است که عاشق را در برابر رسیدن به خواسته خود به مقاومت وای می دارد و به او کمک می کند موانعی را که بر سر راهش است بردارد. از منظر بعضی فیلسوفان وجود عشق در جامعه از عدالت هم ضروری تر است، زیرا آنها می گویند؛ با عشق است که عدالت به وجود می آید و هر کس به حق خود قانع می گردد. اگر محبت نباشد، معاشیق به حق خود راضی نخواهند شد و همین باعث می شود مسیر محبت و عشق ورزی با ناکامی روبه رو شود. عشق یعنی رسیدن به لذت و طلب آنچه نبوده است و در نهایت رسیدن به شادمانی، یعنی آنچه خواسته معشوق بوده است و در نظرش باید به آن دست یابد. در نهایت با وجود مؤلفه هایی چون: ایثار، منفعت، عدالت و... در کنار تعریف هایی از عشق از منظر بعضی فیلسوفان مسلمان که با تکیه بر تفکر و منطق به پاسخ سؤالهای خود می رسند و



بعضی علاوه بر تفکر از راه عرفان به کشف حقایق دست می‌یابند به این نتیجه می‌رسیم؛ عشق فلسفی به نوعی با عشق زمینی ارتباط دارد و در هر دو آنچه در رسیدن به موفقیت مهم است، این است که معاشیق از مسیر درست عشق ورزی دور نشوند، با این التزام که ابتدا از یکدیگر شناخت و آگاهی پیدا کنند، زیرا آگاهی نقش مهمی در ابراز عشق و عاطفه دارد و هر چه قدرت این آگاهی بیشتر باشد، عشق و محبت آن‌ها به یکدیگر بیشتر خواهد بود و در نهایت رضایتی که از عشق به دست می‌آید نیز بیشتر خواهد بود



## منابع و مأخذ:

- ۱- ابن سینا، (۱۳۶۳)، ترجمه و شرح اشارات و تنبیها، نگارش حسن ملکشاهی، انتشارات سروش، تهران.
- ۲- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، مجموعه رسائل، تصحیح سید محمود طاهری، انتشارات آیت اشراق، قم.
- ۳- اورنگای گاست، خوزه (۱۳۸۹)، درباره عشق، ترجمه سید مهدی ثریا، چاپ آرین، تهران.
- ۴- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۹۸۵)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاخلاق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۱)، اخلاق و راه سعادت، اقتباس و ترجمه از طهاره الاعراق ابن مسکویه، به قلم بانو مجتهده امین، چاپ نشاط، اصفهان.
- ۶- ارسطو، (۱۳۸۵)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی یزدی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ دوم.
- ۷- بولتن، رابرت (۱۳۸۱)، روان شناسی روابط انسانی و مهارت های مردمی، ترجمه محمدرضا بهرامی، افسانه حیات روشنایی، انتشارات رشد، تهران.
- ۸- تقی زاده، محمود (۱۳۸۰)، سیری در اندیشه های اخلاقی، انتشارات سرمدی، تهران.
- ۹- جورج ادوارد مور (۱۲۸۵)، مبانی اخلاق، ترجمه غلامحسین توکلی، علی اصغر یزدی، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران.
- ۱۰- جانسن، رابرت (۱۳۷۸)، عشق رمانتیک، ترجمه بارانه عمادیان، کتابخانه ملی ایران، تهران.
- ۱۱- داوانمونو، میگل (۱۳۷۹)، درد جاودانگی، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ نقش جهان، تهران، چاپ چهارم.
- ۱۲- سهروردی، شهاب الدین (۱۳۸۸)، حکمه الاشراق، ترجمه فتحعلی اکبری، انتشارات علم، تهران.
- ۱۳- شاه آبادی، میرزا محمد علی (۱۳۸۶)، فطرت عشق، شرح فاضل گلپایگانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم.
- ۱۴- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، حدیث عشق و فطرت، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم.
- ۱۵- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۸۹)، اخلاق ناصری، تصحیح و ویرایش سیاوش خوشدل، انتشارات فراهانی، تهران.
- ۱۶- عثمان، عبد الکریم (۱۳۸۹)، روان شناسی از دیدگاه غزالی و دیگر دانشمندان اسلامی، ترجمه سید محمد باقر حجتی، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم.
- ۱۷- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۹۰)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهاردهم.
- ۱۸- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، احیاء علوم الدین، به کوشش حسین خدیو، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم.
- ۱۹- کامکاری، کامییز (۱۳۸۸)، روان شناسی عشق، نشر دانشگاهی، تهران.
- ۲۰- کریمیان صیقلانی، علی (۱۳۸۹)، عشق در سه مکتب، دفتر نشر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.



- ۲۱ - کوپر، رابرت (۱۳۷۷)، مدیریت عشق و عاطفه، ترجمه علیرضا عزیزی، تهران.
- ۲۲ - مصباح، مجتبی (۱۳۸۲)، فلسفه اخلاق، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، تهران، چاپ دوازدهم.
- ۲۳ - ورنر، شارل (۱۳۷۳)، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاد، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، چاپ دوم.
- ۲۴ - همدانی، عین - القضاة (۱۳۸۹)، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، انتشارات منوچهری، تهران، چاپ هشتم.



## **Theoretical analysis of Love from the point of view of Muslim philosophers and thinkers**

### **Abstract**

Love is a phenomenon that is unknown in the creation world, and although many definitions have been offered to it, it is still secret. But writers, mystics, philosophers and scholars have not given up writing about it. Muslim philosophers such as Ibn Sina and Suhrawardi, who are the founders of the Islamic schools of Masha and Eshraq, and their followers, have proposed theories about love that originate with Greek philosophers. In this research the question is what is the definition of love in philosophy? What similarities can be found in these philosophers' theories of the concept of love? Which of the components that comes along with the word love help to better understand the concept of love? Finally, how do philosophical ideas relate to earthly love? And basically, can you find the right path to love from these topics?

The research method of this article is content-themed qualitative content analysis that reads the theories of some Muslim philosophers. And by revisiting their analysis of love, they summarize and compare their views on this. And he concludes that earthly love has a close relationship with philosophical love, Likewise, love is understood alongside concepts such as pleasure, power, suffering, and happiness, and cannot be interpreted on its own. Because love is in essence a kind of need and must be deeply understood.

**Keywords:** philosophical love, earthly love, Muslim philosophers, school of Masha, school of Eshraq.